

# سید مرتضی آوینی

سیده فاطمه موسوی

نام: سید مرتضی آوینی  
متولد: ۱۳۲۶، شهری  
شهادت: ۱۳۷۲، فکه

نام آوینی را که می‌شنویم، ناخودآگاه به یاد برنامه روایت فتح می‌افتیم و آن صدای محزون و دل‌نشین که ما را به دنیای دیگری می‌برد.

به قول «نادر طالب‌زاده»، وقتی مرتضی شهید نشده بود، خیلی‌ها باور نداشتند که وجود دارد، وقتی که رفت، متوجه او شدند. این هم به‌خاطر جاری بودن حقیقت در وجودش بود.

مرتضی کسی نبود که فیلمی بسازد و بگویند عجب فیلم خوبی ساختی، بعد یک سال از او خبری نشود! هر روز یک مبارزه یا یک فیلم بود. این هم فرق افراد مبارز با آدم‌های معمولی است.

آقا مرتضی سال‌هاست که از میان ما رفته، اما صدای محزون و دل‌نشین مرتضی هنوز هست. با آن صدای گرم و غمگینش هنوز هم به عمق جان ما نفوذ می‌کند و با آن خنده‌های دلنشینش شادی در وجودمان می‌ریزد.

آوینی شبیه هیچ‌کس نیست؛ تنها شبیه خودش است. نیازی به تبلیغ هم ندارد؛ او «خودش، خودش را تبلیغ می‌کند».

تمام زندگیش وقف انقلاب شد.

فوق لیسانس معماری داشت؛ اما با شروع کار جهاد سازندگی در سال ۱۳۵۸ به روستاها رفت تا به‌قول خودش برای خدا بیل بزند. بعدها ضرورت‌های

موجود، رفته‌رفته او را به فیلم‌سازی برای جهاد سازندگی کشاند.

در سال ۱۳۵۹ با گروهش به‌عنوان نماینده نوجوانان جهادسازندگی به تلویزیون آمدند و مشغول به کار شدند...

تقدیر این بود که بیل را کنار بگذارند و دوربین بردارند! پیش از شروع جنگ، مستند «خان گزیده‌ها» و «بشاگرد» را ساخت.

آوینی درباره خان گزیده‌ها می‌گوید: «در همین مجموعه بود که ما قالب کار خویش را پیدا کردیم، چه در فیلم‌برداری، چه در مونتاژ و چه در روابط اجرایی مربوط به پروسه تولید فیلم. «حقیقت» و «روایت فتح» از لحاظ

ساختار، بر تجربیاتی که ما در خان‌گزیده‌ها داشتیم بنا شدند. تنها تمایزی که باید مورد اشاره قرار گیرد آن است که ما در هنگام تولید روایت فتح، کار کشته‌تر شده بودیم و خیلی زود توانستیم همان شیوه مستندسازی را با مقتضیات و موجبات جبهه‌های جنگ تطبیق دهیم».

گروه جهاد اولین گروهی بود که بلافاصله بعد از شروع جنگ به جبهه رفت.

شهید آوینی به همراه گروهش در روزهای محاصره خرمشهر برای تهیه فیلم وارد این شهر شدند. وقتی به خرمشهر رسیدند، هنوز «خونین‌شهر» نشده بود. کار گروه جهاد در جبهه‌ها ادامه یافت و با شروع عملیات «والفجر ۸»، شکل کاملاً منسجم و به هم پیوسته‌ای پیدا کرد.

آغاز تهیه مجموعه زیبا و ماندگار روایت فتح که بعد از این عملیات تا پایان جنگ به‌طور منظم از تلویزیون پخش شد، به همان ایام بازمی‌گردد. سید مرتضی در مجموعه، ایده‌پرداز بود و توانسته بود دیدگاه‌هایش را به بچه‌ها منتقل کند. همیشه همراهشان نبود، اما بچه‌ها می‌دانستند که او چه می‌خواهد. اعتقاد داشت در جنگ دوربین باید به‌جای توجه به ابزار، به انسان‌ها و اتفاقات انسانی که در سنگرها رخ می‌داد توجه کند.

آقا مرتضی همه بچه‌ها را جذب کرده بود. یک حالت مراد و مریدی و پدر و فرزندی بینشان برقرار شده بود، ولی هیچ‌گاه خودش را به کسی تحمیل نمی‌کرد.

از سال ۵۸ و ۵۹ تا زمان شهادت، با همکاری گروهش بیش از صد فیلم ساخت: «خان گزیده‌ها»، «شش روز در ترکمن صحرا»، «فتح خون»، «حقیقت»، «گمگشتگان دیار فراموشی (بشاگرد)»، «روایت فتح» که نزدیک به هفتاد قسمت بود و...

در چهارده قسمت اول از مجموعه «سراب» نیز مشاور هنری و سرپرست مونتاژ بود. یک ترم هم در دانشکده سینما تدریس کرد؛ اما چون مفاد مورد نظرش برای تدریس با طرح درس‌های دانشگاه هم‌خوانی نداشت، از ادامه تدریس در دانشگاه صرف‌نظر کرد.

وقتی سمینار سینمای پس از انقلاب برگزار شد، او هم یکی از سخنران‌ها بود که برخورد بدی در آن جلسه با او شد. دستش انداخته بودند. هزار جور تهمت و افترا به او زده بودند و گفته بودند که امثال آوینی سینما را نابود کرده‌اند.

حالا کدام سینما؟ سینمای روشن‌فکری را! در سینما مدعی و روشن‌فکر کم نداریم؛ آن‌ها که می‌خواهند از قبل سینما و پول این مردم به جایی برسند و بعد منتش را سر مردم بگذارند که ما دلسوز مردمیم و قلیمان برای آن‌ها می‌تپد! مدعی زیاد است و آدم باسواد کم... رودرروی همه‌شان ایستاد و محکم و منطقی به همه‌شان پاسخ داد. حرف‌هایی زد که تا آن زمان کسی



مرعوب می‌کند، اما آن که بزرگ است با مرگ، انس می‌گیرد. آوینی در متنی که برای رساله «عبور از خط» ارنست یونگر نوشت، در مورد مرگ چنین گفت: «طلسم این دیو، یعنی دیو قدرت، نخست با غلبه بر ترس از مرگ می‌شکند و سپس عشق، و این دو آدمی را از خودبنیادی و لوازم آن، که عجب و کبر است می‌رهاند.»

رهبر معظم انقلاب درباره شهادت مرتضی آوینی فرمود: «خداوند این شالاه این شهید را با پیغمبر محشور کند. من حقیقتاً نمی‌دانم چطور می‌شود انسان احساساتش را در یک چنین مواقعی بیان و تعبیر کند؟ چون در دل انسان یک‌جور احساس نیست. در حادثه شهادتی مثل شهادت این شهید عزیز، چندین احساس با هم هست. یکی احساس غم و تاسف است از نداشتن کسی مثل سیدمرتضی آوینی؛ اما چندین احساس دیگر هم با این همراه است که تفکیک آن‌ها از هم‌دیگر و بازشناسی هر یک و بیان کردن آن‌ها کار بسیار مشکلی است.»

به‌قول آقا مرتضی، «دیگر چیزی برای گفتن نمانده است، جز آن که ما خسته نشده‌ایم و اگر باز جنگی پیش بیاید که پای انقلاب اسلامی در میان باشد، ما حاضریم. می‌دانید! زنده‌ترین روزهای زندگی یک «مرد» آن روزهایی است که در مبارزه می‌گذرانند، زندگی در تقابل با مرگ است که خودش را نشان می‌دهد.»

به‌فرمان رهبر معظم انقلاب تاسیس شد تا به کار فیلم‌سازی مستند و سینمایی درباره دفاع مقدس بپردازد و تهیه مجموعه روایت فتح را که بعد از پذیرش قطعنامه رها شده بود، ادامه بدهد. ساختن فیلم مستند جنگی در زمانی که جنگی در کار نیست سخت است. مرتضی چند سفر رفت تا روش کار را پیدا کند، تا این که آرام‌آرام دستش آمد که چطور باید بعد از جنگ فیلم بسازد. قضیه فک‌ه که در آن تعداد زیادی از بچه‌ها شهید و تعدادی هم مجروح شده بودند، شنیدنی بود. آن روز داخل خود منطقه رفته بود. می‌خواست با حس آن منطقه آشنا شود و بتواند کار کند. آن جا از مناطقی بود که هنوز مین‌ها پاک‌سازی نشده بودند.

زیر پایش و نفر بعدی، مهندس یزدان‌پرست یک مین جهنده بود که شریان‌های اصلی پای او را می‌زند. چند ساعتی هم زنده بود و صحبت می‌کرد. بچه‌های روایت فتح می‌گفتند: ما فکر می‌کردیم آوینی با یک عصا به روایت فتح می‌آید و احتمالاً یک پایش قطع می‌شود و اصلاً تصور این که شهید بشود را نداشتیم. اما وقتی او را به بیمارستان صحرایی می‌رسانند، متوجه می‌شوند که کاری نمی‌توانند بکنند. رمقی نداشت چون بیشتر خون از بدنش خارج شده بود.

دکتر داوری اردکانی رئیس سابق فرهنگستان علوم اعتقاد دارد: «آوینی و مرگ، بیگانه نبودند. مرگ چون قهر و عظمت دارد، انسان‌های کوچک و ضعیف را

نشخوار می‌کرد. آن زمان، دوران فیلم «نار و نی» و «نقش عشق» و «هامون» و این فضاها بود و قهوه و چای و سیگار و شطرنج و این جور چیزها. در مقطعی که دوران فیلم‌های «پاراجانوف» و «تارکوفسکی» بود.

درست در این فضا، کسی داشت همه این‌ها را نقض می‌کرد که به تمام مفاهیم روشن‌فکری، مدرنیسم و سینمای کلاسیک آگاه بود و آگاهانه داشت همه این‌ها را نقض می‌کرد. فیلم‌های روشن‌فکری داشت به حد اعلاء می‌رسید که او یک‌مرتبه با یک شمشیر از نیام برکشیده به مقابله با این سینما رفت.

آن شب وقتی به خانه رفت، هیچ نگفت. بعدها همسرش در نوشته‌هایش در مجله سوره سینما، داستان آن شب را خواند و بعدها هم نوارش را از روایت فتح گرفت و فیلمش را دید.

یکی از رنج‌های آقا مرتضی، بی‌سوادی حاکم بر سینما بود و مدعیان زیادی که بودند و هستند. آقا مرتضی تلاش می‌کرد که سینما را به دامن ارزش‌ها و فرهنگ اصیل این سرزمین نزدیک کند و این کار ساده‌ای نبود. خیلی از آدم‌هایی که به او حسادت می‌کردند، می‌گفتند مگر ما نمی‌توانیم چنین کاری را بسازیم.

نمی‌توانستند؛ چون مرتضی نبودند... چون باور مرتضی را نداشتند؛ چون به‌قول حاتمی‌کیا «آوینی به من می‌گفت: برای ساختن مستند، باید رابطه قلبی با فضا داشته باشی. اگر آن فضا و شرایط را باور نداشته باشی، تصاویر به سراغ تو نخواهند آمد. تو باید خود را مهیا کنی، آن‌گاه به جبهه بروی و... در آن فضا باشی. وقتی شرایط درونی تو فراهم شد، آن موقع تصاویر سراغ تو می‌آیند و در «کادرت» قرار می‌گیرند.»

یکی از برنامه‌های نیم‌ساعته آوینی، آن قدر تأثیر داشت که بعد از آن برنامه خود بچه‌های سپاه می‌گفتند ۳۰ درصد افزایش نیرو در سراسر کشور داشتیم.

چند سال از انقلاب گذشته بود که مرتضی سیگارش را ترک کرد.

دلیلی که برای این کار ذکر کرد این بود که آقا امام زمان در همه‌حال ناظر بر اعمال و رفتار ما هستند. در این صورت من چطور میتوانم در حضور ایشان سیگار بکشم؟ این گونه بود که دیگر هرگز لب به سیگار نزد.

با این که تعداد مسئولیت‌هایی که داشت، از حد توانایی‌های یک نفر خارج بود، ولی در خانه طوری بود که خانواده‌اش کمبودی احساس نمی‌کردند و هیچ‌گاه درگیر مسائل بیرون از خانه، کوپن یا صف نبودند. مرتضی، بیشتر مطالعاتش را در این دوران در همین صف‌ها انجام داد.

اواخر سال ۱۳۷۰ «موسسه فرهنگی روایت فتح»

